

تناقض در زندگی !؟



دیگر غیر از حالت نخستین بخود بگیرد، انسانی که میخواهد مردی کامل گردد باید بطور قطع دوران کودکی را پشت سرگذارد تا بتواند به این مرحله از رشد و نمو حیات برسد و بالاخره موجود زنده‌ای که بتوان بدن موجود زنده اطلاق کرد میبایست در کادر "وجود، رشد و تکامل" آنچه را که ملازم با سکون و بی حرکتی است فراموش کرده پله‌های نردبان رشد و کمال را یکی پس از دیگری بدون کوچکترین وقفه‌ای طی نماید ... (۱)

وی سپس اینطور ادامه میدهد:

"هر موجود زنده‌ای آمیزه‌ای از مرگ و حیات است و در همان حال که زنده است مرگ خویش را نیز درکنه ذاتش همراه دارد" (۲)

ماتریالیسم دیالک تیک بر اساس یکی از اصول چهارگانه خود که کلیه اشیاء و فنون‌های طبیعت را عبارت از "اجتماع تناقضات" میدانند دست‌روی یکی از مظاهر بنیادی طبیعت گذارده و مسئله "حیات" یا "موجود زنده" را بعنوان شاهد و مثال در استخدام کشیده و برای اثبات مدعای خود تناقض در زندگی را مطرح ساخته است.

یکی از اندیشمندان مارکسیست به نام "هانری لوفافر" در این باره میگوید: "آیا این حقیقت از بدیهیات نیست که حیات عبارت است از بوجود آمدن، رشد و تکامل؟ حال در اینجا این مسئله مورد توجه است که امکان ندارد موجود زنده‌ای در مسیر رشد و نمو قرار گیرد مگر اینکه مشمول قانون تغییر و تحول باشد، یعنی حتماً باید حالت اولیه خود را از دست بدهد و حالتی

۱- کارل مارکس صفحه ۶

۲- همان مدرک

یا موجود زنده " بیانی دارد:

" در گذشته چنین میپنداشتیم که قوام حیات به اینست که موجود زنده در هر لحظه و مرتبه‌ای، همان خودش است و حال آنکه اکنون میدانیم که موجود زنده در هر لحظه‌ای هم خودش نیست .

بنابراین حیات یعنی تناقضی ثابت و مستحکم که هم در پدیده‌های جهانی و فنومنه‌ای طبیعی صادق است و هم در تحولات و تطوراتی که در ذات اشیا تحقق می‌پذیرد " ۷

تردیدی نیست که از نظر ما و از دید هر مکتب صحیح الهی، حیات در هر یک از موجودات زنده^۴ این عالم، در مراحل تکاملی خویش همواره در حال وجود پیدا کردن و خلق شدن است، بلکه بطور کلی این نظر درباره کل جهان تطبیق کرده و صادق است که همیشه عالم هستی در حال شدن و در حال حدوث می‌باشد.

و این موضوع نیز قابل شک و تردید نیست که پایداری و قوام حیات برای هر موجود زنده‌ای بستگی باین دارد که بطور دائم در میان حیات و مرگ در نوسان باشد و به عبارت دیگر تجدید حیات و مرگ، و باز هم مرگ و حیات، وی راه‌مواره احاطه کرده باشد و بدیهی است که در صورت عدم چنین تغییر و تجدیدی که به طور مرتب و لاینقطع باید انجام پذیرد، موجود زنده محکوم به مرگ و نیستی است... اما اقرار و اعتراف به چنین حقیقتی هیچگونه ربطی به

آنچه را که " هانری لوفافر " در این زمینه مورد تحقیق قرار داده همانست که لنین گفته است: دیالکتیک به معنای حقیقی کلمه عبارت است از مطالعه^۵ تناقضات در داخل ماهیت اشیا^۳ ... و تکامل یعنی مبارزه اضداد^۴ و نیز، همانست که درمانیست کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی آمده و در دفترچه " ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی " ۵ استالین نیز بدان اشاره رفته است که:

اشیا و فنومنه‌های طبیعت دارای یک جهت مثبت در برابر یک جهت منفی می‌باشند، یک گذشته در برابر یک آینده.

مبارزه اضداد، مبارزه حیات و ممات، مبارزه بین آنچه که تضعیف می‌گردد با آنچه که تقویت میشود... ۶

منها " هانری لوفافر " با اصطلاح برای این اصل از اصول چهارگانه دیالکتیک شاهد و دلیل آورده و آنرا روی موجود زنده پیاده کرده است.

انگلس نیز در زمینه " تناقض در زندگی

۳- یادداشت های فلسفی / لنین / صفحه ۲۳۶

۴- رساله دیالکتیک / لنین / ج ۱۳ / صفحه ۳۰۱

۵- صفحه ۷

۶- دوره مختصر تاریخ حزب کمونیست ج ۱ صفحه

۱۳۷

۷- ضد دوهرنگ صفحه ۲۰۳ - بنقل فلسفستانا

صفحه ۲۴۴

این نظر که امکان مرگ برای آنها وجود دارد میتوان به آنها علاوه بر نسبت حیات، نسبت مرگ نیز بدهیم اما همانطور که در سابق تذکر دادیم یکی از شرایط بنیادی وجود تناقض اتحاد حرقوه و فعل است، یعنی مرگ بالقوه با حیات فعلی متناقض نیست، بلکه مرگ بالفعل با حیات بالفعل متناقض است.

۳- تناقض در نامحدود و محدودی معرفت و معلومات انسان

یکی از مثالها و نمونه‌های نوظهوری که برای اثبات اصل "تناقض" از طرف مارکسیستها عنوان شده است و قبل از اینکه دلیلی بر مدعای آنها باشد، برهان واضح و آشکاری است برای اینکه آنان نتوانسته‌اند مبدء "امتناع تناقض" را که در منطق کلی مطرح است درست بفهمند، همین مثال مورد بحث ما میباشد آنها میگویند بشریت قدرت و توانائی این را دارد که بر معرفت کامل و معلومات نامتناهی، دست یابد، اما هر فردی به تنهایی چنین قدرتی را دارا نیست که بتواند چنین معلوماتی راحتی در طول نسلهای متعددی تحقق بخشد.

انگلس میگوید " ... ما مشاهده میکنیم که تناقض میان قدرت انسان بر معرفت اصیل و نامحدود و میان تحقق فعلی این قدرت توسط افراد بشر که محدود و مقید به شرایط خارجی و قابلیت‌های ذهنی میباشند، وجود دارد

۸- ضد دوهرنگ صفحه ۲۰۳-۲۰۴ فلسفتنا

صفحه ۲۴۵

مسئله وجود تناقض در ذات و ماهیت موجود زنده ندارد زیرا ما نگاه حیات و مرگ را موجود زنده‌ای اضافه میکنیم و بدو نسبت میدهم که هر یک از آنها در موضوع معین و جداگانه‌ای استقرار مییابد و عبارت واضحتر، دو حیثیت و جهت متضاد و مستقل از یکدیگر است که موضوع مرگ و حیات قرار میگیرند، چون همانطور که میدانیم و در جای خود به اثبات رسیده است، موجود زنده در هر مرتبه‌ای از مراتب حیات و زندگانی خویش یک سلسله از سلولهای پوسیده و مرده را از دست می‌دهد و به استقبال یک سلسله از سلولهای زنده و تازه میرود.

پس موجود زنده از این حیث که سلولهای دروی مرده‌اند محکوم به مرگ است و از این جهت که سلولهای تازه‌ای را در بر میگیرد زنده است، بنابراین موضوع مرگ غیر از موضوع حیات میباشد، موضوع مرگ سلولهای مرده است و موضوع حیات سلولهای زنده میباشد. و ما در بحثهای گذشته یادآور شدیم که از نظر منطق کلی هنگامی میان نفی و اثبات، مرگ و حیات تناقض محقق میگردد که در موضوع با هم متحد باشند ...

• آری اگر در همان آن و لحظه از زمان سلولهای زنده مرده باشند تناقض وجود دارد، ولی ما چنین نمونه‌ای را در جهان هستی و عالم جانداران سراغ نداریم و اگر دیالک تیسینهای مارکسیست سراغ دارند با هم نشان دهند؟! درست است که همان سلولهای زنده فعلی نیز از

نفی قدرت از یک فرد بشود همانطور که در مثال انگلس آمده است هیچگونه تعارض و تناقضی میان این نفی و اثبات وجود ندارد، زیرا موضوع اثبات با موضوع نفی یکی نیستند و باهم تفاوت دارند.

بقیه دارد

بقیه نهج البلاغه

لحظه‌ای از درد توده‌ها از رنج اکثریت، غافل ماند و از همین روی نیز توده‌ها که برای نخستین بار - و سوگمندها برای واپسین بار - یک چنین همدردی راستینی را در وجود او دیدند، او را به مرحله خدائی رسانیده و جانبازانه ستایش کردند... در اسلام یکی از مفصل‌ترین، رساترین، گیراترین و تکان‌دهنده‌ترین شرایط رهبری را در وصیت بالا و بلند ((علی)) (ع) امیرالمومنین به فرزندش ((حسن مجتبی)) و در پیام توصیه کوتاه‌تری به ((محمد بن ابی‌بکر)) و در پیام بی‌مانندی به "مالک اشتر" هنگامی که منشور حکومت مصر را به دست وی می‌سپرد، در نهج - البلاغه می‌یابیم... پیام پر شکوه و جا و دان ((علی)) درسی است که در هر زمان تازگی خواهد داشت و آئین راستین جهان‌داری را به رهبران همواره خواهد آموخت... سزا است هر کس آن رانه یک بار و دوبار، بلکه گرازا بخواند و بخاطرش نقش زند...)) (۱)

(۱) دیباچه‌ای بر رهبری "چاپ اول ص ۲۹-۲۲۹"

ما اکنون در صدد آن نیستیم که در اصل این مثال مناقشه کنیم و یا عدم صحت توانائی انسانرا بر معرفت کامل مورد بحث و گفتگو قرار دهیم....

ولی بر فرض اینکه درست باشد که بشر میتواند بالاخره بر معلومات نامتناهی دست یازد و هراسانی به تنهایی چنین قابلیت و قدرتی را ندارد، این بهیچوجه نمیتواند مصداق و موردی برای دیالکتیک باشد و نه پدیده‌ای که منافی و مغایر منطق متافیزیک و مبده و شالوده بنیادی آن یعنی اصل "امتناع تناقض"

این مثال مانند سایر مثالها و شواهد مارکسیستها که همه چیز را اثبات میکند! جز مسئله تناقض مورد ادعای آنها را درست مانند اینست که بگوئیم حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی میتواند دولت کارگری را استیضاح کند اما تک تک افراد حزبی چنین قدرتی را ندارند.

باینکه بگوئیم؛ یک اشکر توانائی ندارد از ملکیتی دفاع کرده و آنرا از تجاوز دشمن مصون دارد، ولی فرد فرد آنها از سرباز گرفته تا بزرگترین فرمانده، چنین نیروی توانائی را ندارند. آخر در کجای این دو مثال تناقض وجود

دارد؟! اینهمه اصرار و پافشاری بر کتمان حقیقت چرا؟ مگر نگفتم که در منطق متافیزیک یکی از اساسی‌ترین شرایط وجود تناقض میان اثبات و نفی، عبارت است از اتحاد در موضوع، اما هنگامیکه اثبات توانائی به مجموعه بشریت اطلاق گردد و